

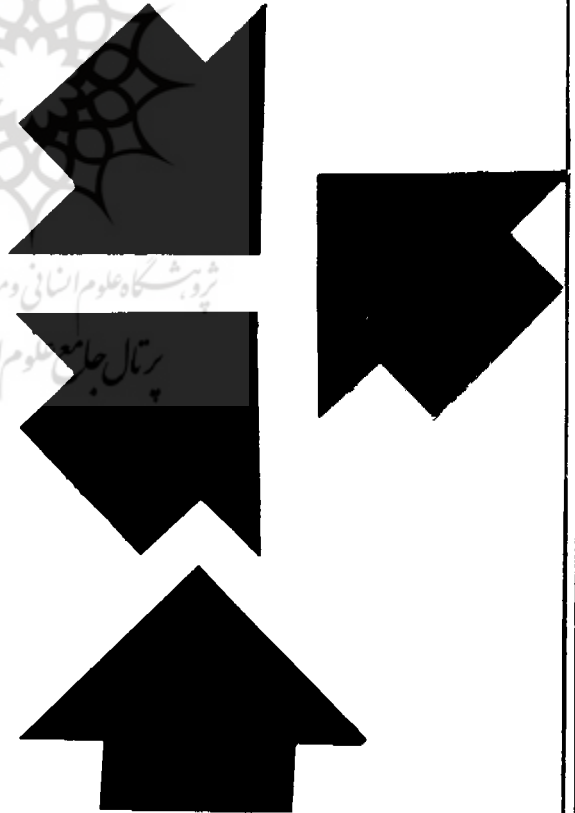
گذرگاه‌های

تربیتی

یکی از اساسی ترین مقدمات در امر تربیت کردن ، آگاهی و شناسائی روحیات متربی است . همه می دانیم که شخص بیمار را هرگز نمی توان با کلیات پزشکی درمان کرد ، بلکه پزشک باید ویژگیهای بیمار حتی سن و سال و سابقه و آباء و اجداد او را در نظر گرفته سپس به تنظیم نسخه بپردازد . در ضرب المثلی آمده است که شناسائی درد و بیماری خود نیمی از دوره درمان است ، روی این اصل شناسائی و اطلاع از روحیات متربی امری ضروری و اجتناب ناپذیر است .

از طرف دیگر هر انسانی یک موجود خاصی است که شاید نظیر و مانند نداشته باشد ، یعنی روحیات او با دیگران فرق دارد حتی کسانی که در یک روحیه شبیه یکدیگرند از نظر قوت و شدت آن بایکدیگر متفاوتند . یکی احتیاج بیشتری به مهر و محبت دارد ، دیگری به تشویق و ترغیب نیازمندتر است و سومی نیز ممکن است به شخصیت دادن و سپردن مسئولیت نیازمندی بیشتری داشته باشد وقتی نیازمندیهای افراد گوناگون باشد چگونه می توان انسانها را یکسان و یکنواخت تربیت کرد؟ با توجه باین مقدمه می توان استنباط کرد که هر فردی از افراد انسان دارای گذرگاه های تربیتی خاصی است که اگر مربی در امر ساختن از آن گذرگاه ها عبور کند در امر تربیت کردن موفق خواهد بود . و اگر بدون توجه باین گذرگاه ها بخواهد فردی را تربیت کند در مواردی علاوه براینکه او را نشناخته بلکه بر عصیان و لجاج او نیز افزوده است .

بنابراین تربیت کردن همانند صعود بر قله های رفیع و بلند است . همانطور که کوهنورد اگر به پیچ و خم قله آشنا نبوده بجای عبور از



گذرگاه ها از بیراهه حرکت نماید علاوه بر اینکه هرگز بفتح قله موفق نمی گردد بلکه سلامت خود را بخطر انداخته در مواردی نیز جان خود را از دست می دهد.

پس صعود به قله تربیتی انسانها که بسیار رفیع تر و بلندتر از هر قله ای است جز با عبور از گذرگاه های تربیتی امکان پذیر نمی باشد.

انسان ها هم مانند معادن طبیعی دارای طبایع گوناگون هستند لذا بدون شناخت و دریافت هویت های وجودی و روحیات افراد نمی توان در آنان دگرگونی بوجود آورد.

اقدس دختر ۱۲ ساله ای است که چند سالی است به بنیاد حمایت آورده شده است. مثل اینکه در آغاز در پرورشگاه بوده چندسالی هم در یک موسسه دیگری بسر برده از آنجایی بنیاد تحویل داده شده است. فقدان پدر و مادر و برخورد با مشکلاتی که در موسسه قبلی عاید او شده او را بصورت دختری دشوار در آورده است. و بطور کلی می توان روحیات او را اینطور برشمرد: بدخو، عصبانی، یکدنده پرخاشگر، نامنظم، بی علاقه بدرس خواندن و سایر روحیات غیر منطقی.

اوهم همانند سایر مددجویان در مدرسه بنیاد در کلاس سوم راهنمایی مشغول تحصیل کردن بود. همه معلمان از او بستوه آمده بودند مدیر و معاون مدرسه با آنکه به اصول تربیتی و اخلاقی توجه فراوان داشته سعی می کردند با روش های اخلاقی با دانش آموزان برخورد کنند آن دو نیز خسته شده بودند. تا کنون چندین بار او را از مدرسه اخراج کرده بودند ولی این اخراج ها و تهدیدها کمترین اثری در او نگذاشته و او کماکان تند و خشن و بهانه جو

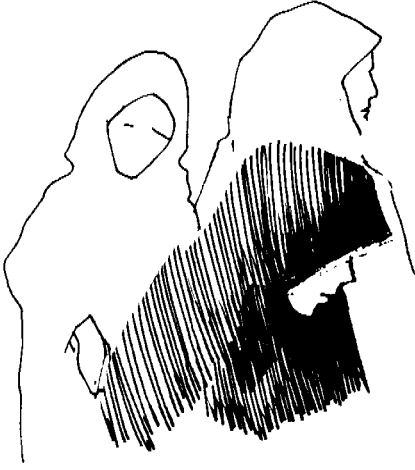
و ناسازگار بود.

بعنوان سونود اقدس هرگز تکالیف درسی را انجام نمی داد. در هر بار که معلم علت را از او سؤال می کرد بهانه جوئی کرده عذری بدتر از گناه ارائه می داد. با شاگردان کلاس با کمترین برخوردی بحث و نزاع می پرداخت و در موقع رسیدگی و بررسی با کمال پروتسی و وقاحت همه کماکان را بکردن دیگران انداخته خود را سرنه می کرد. در گفتگو با معلمان بسیار کسناخ و بی ادب بود. مریبان در باره رفتار و کردار او نظرات حالی را ارائه داشته بودند.

یکی از مریبان می گفت او اساساً یک انسان غیر طبیعی است. دگری می گفت او همانند باروت همیسه آماده انفجار است با کمترین بهانه ای سلاطم شده بجوش و خروش درمی آید. سومی سومی می گفت اساساً ناند شخصیت بوده نسبت به همه چیز بدبین است حتی نسبت به زندگی آینده اسید و آرزوی ندارد.

یکی از مریبان می گفت تنها راه ارتباط با این انسان دسوار ترس و تلاطم است. آروز در دفتر مدرسه بنیاد جلسه شورائی تشکیل یافتند و موضوع بحث بر سر این دوری زد که در ارتباط با اقدس چگونه باید تصمیم گرفت آیا باید کماکان در مدرسه باشد یا باید او را از مدرسه برای همسند اخراج کرد.

عددهای طرفدار اخراج او بودند و اینطور استدلال می کردند که رفتار و کردار اقدس کم کم بدینکاران سیر سرایت می کند. و دنی شاگردان می بسند که اقدس بکسب خود را احام نداده و معلمان با بی تفاوتی از کنار او رد می شوند عدده دیگری تمایل پیدا می کنند که از بوشن سبق و انجام تکالیف خود داری



نمایند. از این گذشته بسیاری از شاگردان از رفتار تند و خشن اقدس بستوه آمده اظهار نموده‌اند که با بودن اقدس در کلاس نمی‌توانند از گزندهای او در امان باشند این عده مصرا نه درخواست می‌کردند که باید بخاطر مدرسه و کلاس او را اخراج نموده همه را فدای اقدس سازند.

ولی عده دیگری هم بودند که با این طرز فکر مخالف بوده موافق اخراج اقدس نبودند. این عده می‌گفتند از هرکس باندازه طاقت و توانش باید انتظار داشت او کودکی است که از آغاز ولادت پدر و مادر ندیده، در پرورشگاه بزرگ شده و هرگز طعم مهر و محبت خالصانه را نچشیده است. از اینها گذشته پیرونده او حاکی است در موسسه ای که بین سنین ۸ و ۹ سالگی در آن بسر می‌برده چه ستمها و ظلمهای ناروایی در باره او اجراء شده است. و همه این عوامل اقدس را موجودی غیر طبیعی نامتعادل و پرخاشگر بار آورده است.

از درختی که آب کافی نخورده و از طرف دیگر هیچ یک از اصول کشاورزی در بساره اش رعایت نشده باشد چگونه می‌توان انتظار داشت که میوه بسیار خوبی را بیسار آورد؟ چرا فراموش کرده‌ایم که کودکان همان چیزهایی را که پدران و مادران در اختیار آنان قرار داده اند همان‌ها را بدیگران عرضه می‌دارند؟ کودکی که هرگز مهر و محبت ندیده چگونه می‌تواند بدیگران محبت ابراز دارد؟ کودکی که در دوران خردسالی از کسی تشویق و ترغیب ندیده چگونه می‌تواند خوشبین بوده به زندگی کردن علاقمند باشد؟

این بحث و گفتگوها حاصلش این بود که شورا به نتیجه مشخص دست نیافته بدون اتخاذ

تصمیمی جلسه تعطیل شد. و در نتیجه اقدس کماکان در کلاس و مدرسه باقی ماند. دو هفته بعد از تشکیل جلسه، مدرسه یک مسئول تربیتی پیدا کرده بود، دیگر معاون مدرسه بکارهای تربیتی نمی‌پرداخت بلکه راه‌ساز کارهای تربیتی را در اختیار مسئول تربیتی قرار داده بود. مدیر مدرسه از همان آغاز دریافته بود که مربی بسیار علاقمند و دلسوزی بمدرسه وارد شده است. و نشانه این علاقمندی گرایش و جذب و انجذاب دانش‌آموزان بسوی مربی تربیتی بود. تا آن موقع مدرسه موفق نبود که ظهرها در محیط مدرسه نماز جماعتی را بیسار دارد ولی با آمدن مربی تربیتی دانش‌آموزان با علاقه و ذوق در نماز جماعت شرکت می‌کردند زیرا مربی تربیتی بجای اینکه با نمره انضباط دانش‌آموزان را وادار بشرکت در نماز جماعت کند با اخلاق و نرمش با دانش‌آموزان برخورد کرده در بین نماز سعی می‌کرد داستان اخلاقی را با شیرینی و اینکار برای دانش‌آموزان بیان

کند. همین قصه و داستان گوئی ها باعث شده بود که دانش آموزان با علاقه مندی فراوانی در نماز شرکت می کردند. یکی از دانش آموزانی که در نماز شرکت می کرد اقدس بود. هر روز که از برگزاری نماز می گذشت اخلاق و رفتار اقدس دگرگون می شد. داستانهای تربیتی با ابتکار خاصی تهیه و برای دانش آموزان بازگو می شود و مربی تربیتی با ظرافت و دقت به نکات تربیتی و اخلاقی اشاره کرده با آب و تاب بسیاری روی آنها تکیه می کرد. معاون و مدیر مدرسه اعتقاد داشتند از روزی که مسئول تربیتی بمدرسه آمده بطور کلی وضع اخلاقی بچه ها بهتر شده جنگ و نزاع کاهش یافته، دشنام دادن و درگیری به نسبت قابل توجهی کم شده است. مربی تربیتی در خلال یک هفته به زیر و بم روحیات بچه ها تا حدودی آشنائی پیدا کرده با مطالعه پرونده های تربیتی بگذرگاه های تربیتی دانش آموزان پی برد می کوشید با هر دانش آموزی به زبان خودش سخن بگوید. اگر کسی احتیاج به شخصیت داشت باو شخصیت می داد و اگر دانش آموزی نیازمند مهر و محبت بود باو مهر و محبت می ورزید. و بالاخره مسئول تربیتی می کوشید شاگردان را درک کرده با هر کدام بروش خاصی ارتباط برقرار کند.

درباره اقدس فهمیده بود که او احتیاج به رفیق و دوست دارد با او رفاقت و دوستی می کرد زیرا در پرونده تربیتی اقدس نامه ای از او بدستش رسیده بود که خودش نوشته بود:

" من از زندگی کردن بیزارم. در محیط مدرسه همه بچه ها از من فاصله می گیرند هیچکس حاضر نیست با من طرح دوستی و رفاقت

بریزد نمی دانم چه کسی به آنها گفته بود که من از پرورشگاه آمده ام مثل اینکه همه عار و ننگ دارند با من طرح دوستی بریزند" مسئول تربیتی با توجه باین نکته سعی می کرد با او طرح دوستی و رفاقت بریزد و احساس می کرد که اقدس آرام آرام جذب او می شود.

درفرصتی مسئول تربیتی اداره نماز خانه را بدست اقدس سپرد اقدس نیز با علاقه مندی و مهر و محبت صف های شاگردان را نظام می داد و در کار خود موفقیت را احساس می کرد بچه ها همه بحرفهای او توجه می کردند.

هنوز یکماه از آمدن مسئول تربیتی نگذشته بود که اقدس اخلاقش زیورور شد. تکالیف خود را بادقت انجام داده بجای جنگ و جدل کمک کار بچه های ضعیف بود. همه معلمان دیدشان دربارہ اقدس عوض شده بود زیرا دیگر نشانی از آن همه تندى و تیزی و بیچشم نمی خورد. در فرصتی باوساطت مسئول تربیتی در برابر همه شاگردان یکی از معلمان اقدس را مورد تشویق قرار داده کتاب نفیسی را بعنوان جایزه باو تقدیم داشت آنروز همه بچه ها برای اولین بار اشک نشاط و شادمانی را در چهره رنگ بریده اقدس مشاهده کردند همه دانش آموزان همانند پروانه دور اقدس می گشتند زیرا دیگر از او تندى و خشونت و بهانه جوئی ندیده و در عوض همانند خواهری سهربان در خدمت همه شاگردان بود.

مدیر مدرسه وقتی چشمش به اقدس می افتاد در دل بر ابتکار و توان مسوول تربیتی آقرین می گفت زیرا او تنها فردی بود که توانسته بود از گذرگاه های تربیتی اقدس عبور کرده قلعه بلند و رفیع روح او را تسخیر نماید.

مجید رشید پور

